

جانها که گفته اند **بیت** با معنی مع طبع کبیر العین للاضیة
 دلالت التاد الخطاب چه کند دل شکایتی عن الطبع کبیرا
 مکسر الباء بالترکی دوزله و قوشله یعنی مواقتت ایدب
 مقبولی اولاً و قد تیرا نسا زو النون انانیة بالترکی
 دوزلمیه و قوشلیه شرط بالفتح و ان کون الرفع الموقوت
 کما قال خواجہ حافظ **بیت** کشتی شک کجا نیم ای باد
 شرط بر خیزه باشد که باز بنیم آن باد استرا را و من
 لم یعرف معناه قال ضرب من الرفع يقال له بالترکی
 قویز نیم و قتی بنو دلائق کشتی ای نصیم و ست
 دعا تراورد متعلق بقوله ناکاه باد مخالف کروش
 برآمد و فریادی فائز کردن کومت قال اشع فاذا
 رکبوا فی الفلک الاله متصله بکلام محذوف دل علیه
 شرح حال المشکین سابقا ای هم علی ما وصفوا به من
 الشکر فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله لخلصین له الذین
 ای کاتبین فی صورت من کخلص وینه لله تع من المؤمنین
 حیث لا ینذرون الا الله تع **بیت** دست بفرج چه بود
 ای لا شیخ بنده محتاج را لانه وقت دعا بر خدا ای بر چه
 الیم وقت کرم در بطن بختمین ای الابط **قطعه**
 از زریں سیم را حتی بیا و الوصل برسان الی المحتاجین
 خورش من هم تنقی بر کبر ای خدانت منفعه بصرف ناک
 الی الخواجه المصاحبه بعد ما تصدقت به چونکه این خانه
 از تو خواهد ماند ای سبقت و انت موت خشتی از یم
 و خشتی از زریں کبر ای افرض جوارح منیا من اینبات
 من فضته و ذهب فلا تعرف ناک الی تزیین البیت
 و تزییم بل الی الصدق و التبع آورده اند و در
 اقرسه درویش دانست ای کان له فی المهر و رتبه
 فقرا و بقیته مال او توانگر شدند ای صاروا غنیاً

جانها

جانها ای کمن بموک او بدیدند و خزنغ الخ المعجبه
 و الزا المشدده شوب سله حریر و طبعه شعر و قیل
 اسم حیوان سببی النوب المتخیز من و برأخرا ایضا و قیل
 الخیضوف غم الجهر و قیل ان ذلك الخیوان غم البحر
 و دمیاطی شاع لطیف معروف بریدند للقبا و دران
 مشقته بکی را دیدم از ایشان ای من و رتبه بر باد بانی
 الباء الاخیره للوحنه و المواد به الفرس المسرع فی المشی
 روان ای بذهب و غلامی بیا و الوصل بری بکری
 او دو ان صفة مشبهه من دویدن با خود کفتم **قطعه**
 واکر مرده باز کرد بدیج بالکاف الفارسی ای
 لودج المیت حیایمان قبیله و پیوند و پیوستن
 به شخص من الاقارب و میراث سخت برودی
 بیا و الحکایه و ارتان را در مرک خویشاوند بالترکی
 خصم و قوم با بقمه معرفتی الباء سببیه کرمیان یا
 بود استین کشیدم و کفتم **بیت** بخور ای نیک
 سیرت و سرخ بنجین یعنی مبول مردگان اصله
 که ان نکلون سخت بضم النون و الکاف الفارسی یعنی
 المتکس کرم بکلمه الکاف الفارسی کرم بفتح الکاف
 العربی ای جمع و خورد بقره و بفتح الحاء للقافیه
 و من قال للوزن فقد اخطا و قیل فی الترجمة
 بی بدیر صوکه قوم ای سرخ مرد جمع ایب بیدر اول
 نادر و حکایت **بیت** صیاد ضعیف را با بی کسر الباء
 الاصلیه نوی در دام افتاد ای وقع فی شکره و طاقت
 ضبط ان ناشت ای لم یستطیع ضبط السمکه با بی برو
 غالباً دوام از دستش من ید الصیاد در بود
بیت شد معنی رفت غلامی فاعله کاب چو
 باضا فاعله آرد منه اب جوی آمد و غلام بر دای

این کسبیدای